

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بعثی را که مرحوم شیخ فرمودند راجع به اینکه اگر کسی مالک نصف خانه است و به کسی نصف خانه را بفروشد، آیا مراد نصف مشاع است یا نصف مختص خودش؟ بعد مرحوم شیخ فروع دیگری را در مباحثی مثل اقرار و صلح و به اصطلاح مهر و بعد نسب و اقرار به نسب و فروع دیگری را هم مطرح کردند که اجمالاً در کلمات علما آمده و سعی کردند در این مسائل حتی المقدور طبق قواعد حکم بکنند.

همان طور که عرض کردیم، البته ایشان در این مسائل در یکی از آن‌ها فرمودند روایات داریم؛ آن مسئله اقرار به نسب را فرمودند روایت ابوالبختری، وهب بن وهب و خیال کردند مثلاً در «قرب الاسناد» به سند دیگری است، در کتاب صدوق و این‌ها به سند شیخ طوسی به سند دیگر؛ نه این روایات یکی است، وهب بن وهب کتابی داشته است. توضیحاتش را عرض کردیم؛ این شخص، شخص کذابی است، معروف به کذب است، اصلاً بین اهل سنت، اشهر الکذابين بین اهل سنت ایشان، همین وهب بن وهب است. لکن گفته شده امام صادق (علیه السلام) اهل قریش هم هست، قریشی است و مرد باهوش و با استعداد و با قابلیت است؛ فلذا دست به جعل حدیث که می‌زد، احادیث مجعولش یک کمی رنگ و بوی قشنگی دارد، مرتب‌تر از بقیه است، از بقیه جاعلین واردتر است.

علی ای حال، یکی از کسانی که مسانید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نقل کردند، ایشان است. من یک توضیحی از نظر تاریخی عرض کردم؛ از اوایل قرن دوم، این لطیف است، عده‌ای از نوادگان صحابه از پدران خودشان، از صحابه، از رسول الله (صلی الله علیه و آله) بعضی هایشان نوشتار، بعضی هایشان حدیث، لکن ظاهراً آن هم شاید نوشتار بوده، نقل کردند؛ چه در میان اهل سنت، چه در میان شیعه. و مشهورترین آن‌ها در میان اهل سنت، نوه پسر عمرو عاص است. عمرو عاص پسر دارد به نام عبدالله، عبدالله بن عمرو، جزو «عبادله» مشهور که سه نفرند، یکی اش ایشان است دیگر، عبدالله بن عمرو. عبدالله بن عمر هم داریم، عبدالله بن عمرو هم داریم. این عبدالله بن عمرو، به خلاف پدرش که کارهای سیاسی می‌کرد، توی همین کارهای فقه و اصول و نوشتن حدیث بود.

این عبدالله عمرو ادعا می‌کند که من حدود هزار تا حدیث از رسول الله نوشتم. عرض کردیم تاریخش و خصوصیاتش و همه را ما این‌ها را دقیقاً بیان کردیم. ادعای ایشان ۱۵ سال و نیم عمرش بوده این کارها را نوشته؛ حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن وقتی که ایشان ادعا می‌کند ۳۰ سال بیشتر عمرشان بوده و ۱۵ ساله این کتاب را شروع کرده به نوشتن، ۱۵ سال و نیم، و در سال هشتم هجری در فتح مکه همراه پیغمبر بوده، در آنجا

..... شروع می کند به نوشتن این کتاب. کتاب اسمش را هم بعدها گذاشتند «صحیفه»؛ یعنی خود ایشان «صحیفه صادق» است. این صحیفه صادق مال عبدالله پسر عمرو عاص است و کسی که از ایشان نقل می کند نوه پسر این عبدالله است. این نوه هم اسمش مثل جدش، آن عمرو عاص، این هم عمرو، عمرو بن شعیب. این هم جزو نواصب روزگار است، علی ای حال مثل جد اعلایش می ماند.

به هر حال این کتاب را در قرن دوم، اوایل قرن دوم نقل می کند و عرض کردیم این کتاب خیلی محل کلام می شود بین اهل سنت، از قرن دوم محل بحث می شود. بزرگان اهل سنت امثال بخاری، مسلم قبول نمی کنند اما عده زیادی از اهل سنت قبول می کنند مثل بقیه صحاح؛ نسائی و بقیه قبول می کنند. احمد در مسند نقل می کند، مرتب نقل می کند. و عرض کردیم عده ای از روایاتش هم متأسفانه در کتاب های ما موجود است از امام صادق (علیه السلام)، همان عین آن روایتی که عبدالله پسر عمرو عاص نقل کرده.

لذا خوب دقت کنید؛ ما از اوایل قرن دوم کتاب هایی داشتیم به نام «مسند نوادگان صحابه از صحابه». از همه اش مشهورتر بین اهل سنت این است، از همه مشهورتر. یک چیزی هم نواده عباد بن صامت نقل می کند از جدش عباد، که حدیث «لا ضرر» بین اهل سنت توی این است؛ همین مال نوه عباد از عباد که عرض کردم علمای ما تا علمای معاصر غالباً توی بحث «لا ضرر» اولاً خیلی طولانی نوشتند، بعد هم وقتی نوشتند خیلی به اصطلاح از مصادر خود ما که عمده اش هم اصلاً در کتاب کافی بابی هست «باب الضرر»؛ اصلاً در کتاب کافی باب قرار داده. همین حدیث معروف بین ما، حدیث عبدالله بن بکیر از عمویش زرار: «انک رجلٌ مُضار و لا ضرر و لا ضرار». این به حساب موثق است، موثق زرار. حالا ممکن است صحیح هم باشد به خاطر عبدالله بن بکیر.

لکن از مرحوم زمان حدود ۱۰۰ سال قبل، ۱۱۰ سال قبل، مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی (قدس الله نفسه) - که شیرازی الاصل، به اسم اصفهانی معروف شده - مرحوم شیخ الشریعه (رحمت الله علیه) در رساله ای که در «لا ضرر» نوشته که بسیار رساله موجزی است اما خیلی حاوی فوائد فراوانی است، چون مرحوم شیخ الشریعه در مصادر اهل سنت خوب مطلع است، کار کرده، علمای ما کار نکردند. ایشان اولین کسی بود که متنبه شد در مسند احمد از عباد این نقل شده. ایشان اولین کسی است در علمای شیعه. لذا بعد از ایشان یک بحثی علمای شیعه کردند که روایت عباد را قبول می کنیم یا قبول نمی کنیم؟ اهل سنت قبول نکردند، نمی خواهم وارد بحثش بشوم، اما آن مقداری که شیعه ها بحث کردند سنی ها بحث نکردند! خیلی عجیب است. بله، غرض کتاب، این هم از روایاتی است که نوادگان از صحابه نقل می کنند، از عباد عن رسول الله: «قال لا ضرر و لا ضرار». این محل کلام بود، عرض کردیم بزرگان حدیث اهل سنت... حتی خود احمد هم ظاهراً قبول نداشته. حالا یک شرحی دارد جایش اینجا نیست. من توضیحات کافی را عرض کردم. لکن بعد از مرحوم شیخ الشریعه، ایشان به نظرم متوفای ۱۳۳۸ است، یک سال بعد از مرحوم صاحب عروه، ۳۷

است صاحب عروه؛ به ذهنم یا یکی اش ۳۷ یکی ۳۸، حالا من ممکن است جابه جا کرده باشم. غرض اینکه مرحوم شیخ الشریعه (قدس الله نفسه) این روایت را می آورد از همین کتاب مسند احمد و از آن زمان یعنی حدود ۱۰۷ سال قبل، ۱۱۰ سال قبل، بیشتر از ۱۲۰ سال قبل، این بحث در میان ما علمای شیعه خیلی بحث می شود که روایت عبادہ را قبول بکنیم یا روایت عبادہ را قبول نکنیم؟ و توضیحاتش را عرض کردم دیگر، جایش اینجا نیست الان و مشکلات روایت عبادہ را هم متعرض شدیم.

البته نکته ای که مرحوم شیخ الشریعه ملتفت شده درست است؛ روایت عبادہ را ما بحثش را مفصل عرض کردیم، تقریباً ۲۱ قطعه است، ۲۱ حدیث است، ۲۱ حکم است. معروف است به «اقضية النبی»؛ این قضا در اینجا یعنی سنی که پیغمبر قرار دادند. حدود ۲۱ تا ۲۲ سنت از رسول الله است، قضای رسول الله است، قضا قضا... این اقصیه النبی، از این ۲۱ یا ۲۲ تا، ۱۶ تایش توی روایات ما هم آمده با یک سند واحد. من توضیحات را در محل خودش دادم. من جمله همین «لا ضرر»؛ لا ضرر هم در روایات ما از همین کتاب، از همین روایت عبادہ [است]. نوه عبادہ در زمان امام صادق و فاش است، ۱۳۶، ۳۵. امام صادق ۱۴۸ است. این نوه عبادہ این را نقل می کند، توی روایت ما هم به سند واحد [آمده]. توضیحات سند شیعی را هم مفصل در محل خودش [دادیم]. من شماره گذاری کردم، ۱۶ تایش در مصادر ما آمده. به نظرم مرحوم شیخ الشریعه ۱۳، ۱۴ تایش را آورده. من تکمیل کردم یعنی آن مقداری که متن روایت عبادہ در کتب ما آمده الان بالفعل، اما با یک سند واحد که سند هم خالی از اشکال نیست به هر حال. راه هایی برای تصحیح سند وجود دارد اما مشکلات فنی دارد به هر حال.

به هر حال این مطلبی بود که عرض کردیم. در میان شیعه اولین چیزهایی که نقل شد توسط امام سجاد (علیه السلام) مختصر داریم، حالا آن هم یک شرحی دارد، بیشتر امام باقر (علیه السلام) و امام صادق عن علیاً (علیه السلام)؛ این در میان شیعه نقل شد. در میان زیدی ها هم شخصی به نام عمرو بن خالد عن زید عن ابیه السجاد عن ابیه الحسین عن ابیه علیاً. و روایات زید مختلف است؛ روایت مسند بعضی هایش «علیاً قال رسول الله»، بعضی هایش «قال، قال علیاً» یعنی. این ها اسمش را ما گذاشتیم «مسانید اهل بیت». یکی در یکی اش هم آمده «فی مسند اهل بیت».

یکی از چیزهایی که در میان شیعه خیلی رایج شد این است، ببینید ترتیبش هم این طوری است: ما فعلاً به این سند یعنی از امام، از پدرش تا برساند به امیرالمؤمنین نداریم الا از امام صادق، از امام باقر نداریم. از امام باقر داریم کتاب علی، که حضرت کتاب علی را آوردند و نشان دادند به بعضی از صحابه، خواندند، متن کتاب را خواندند. اما اینکه اصحاب امام باقر، از امام باقر، عن ابیه عن آبائه عن علیاً نداریم. از امام صادق خیلی داریم. خیلی زیاد است. شاید بین ۳۰ تا ۴۰ باشد. این را من برای توضیحش عرض کردم. مشهورتر از همه اش «سکونی» است. سکونی عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علیاً؛ این از همه مشهورتر است. اما غیر از این هم داریم، منحصر به این نیست. یکی اش هم مال ابوالبختری است.

عن جعفر عن ابیه عن آبائه عن علیاً، این را ما داریم. یکی اش هم مال ابوالبختری است. به مناسبت کتاب روایات ابوالبختری ایشان ذکر کرد من این تاریخ را خدمتان عرض بکنم برای احاطه به واقعیت. و این از همه ضعیف تر است، چون ابوالبختری کذاب است، مشهور به کذب است اصلاً. لکن مع الاسف آمده، روایات ابوالبختری در کافی الان موجود است.

و عرض کردم یکی از اسبابی که این روایت در قم منتشر شد، روایت اصلش مال بغداد است. ابوالبختری اهل مدینه است، ساکن بغداد شد بعدها، قاضی بغداد شد، هارون الرشید او را قاضی بغداد و چون امام صادق با مادر ایشان ازدواج کرده بود، این نقل کرده از امام صادق. و این روایت ابوالبختری عن الصادق عن ابیه عن آبائه، سنی ها هم دارند. هم اهل سنت دارند هم ما داریم. لکن بالاتفاق ضعیف است، نه اینکه حالا مثلاً ما بگوییم. و عرض کردیم خیلی چون قاضی بود و مرد باسوادی بوده، جعل حدیث را خیلی قشنگ جعل می کند، استاد در جعل حدیث، خیلی ماهرانه وضع حدیث و جعل حدیث می کند، همین ابوالبختری، خذله الله.

و یکی از اسباب اشتهاار کتابش در قم، که این کتاب به قم رسید، عرض کردم یک مبنایی بین اصحاب ما بود، آن مبنا، ما اسمش را می گذاریم «منهج مشایخی». یک نکته ای بود خودش. و آن این بود که اگر شخصی ولو ضعیف باشد، اما یکی از بزرگان از شیوخ حدیث، از کسانی که استاد حدیث اند، او را نقل بکند، ما او را قبول می کنیم. این خودش یک مبناست. الان ما نداریم این مبنا را. چرا عده ای هستند که تسامح در حدیث دارند، می گویند آقا چون بزرگان کافی نقل کرده، فقیه نقل کرده. این خودش یک مبناست که اگر بزرگی نقل کرد، این را اصطلاحاً من اسمش را گذاشتم «منهج مشایخی». شیخی باشد، جلیل القدر باشد، عظیم الشان باشد، او نقل بکند، آن را قبول می کنند. شاید تعجب بکنید اما هست، این مبنا هست، حالا من نمی خواهم این مبنا را شرح بدهم، از کار ما خارج است.

کسی که این را آورد در قم، کتاب ایشان را آورد و همین هم سبب اشتهاار کتاب در قم شد، «ابان بن محمد» یا «سندی بن محمد یزاز» است، ابان بن محمد. ایشان نقل می کند. ایشان از مشایخ بزرگ است و لذا مرحوم «حمیری» از ایشان نقل می کند؛ به عنوان قرب الاسناد ایشان آورده. این حمیری، عبدالله بن جعفر است کتاب قرب الاسناد است. پسری دارد به نام محمد. این محمد استاد «کلینی» است. دو تا حمیری اند، پدر و پسر. پدر، صاحب قرب الاسناد است؛ پسر، صاحب این «توقیعات» معروف است. توقیعات حمیری حدود هشت، ده صفحه است، خیلی توقیعات مفصلی است توقیعات حمیری. توقیعات حمیری را پسر نقل می کند، محمد بن عبدالله. و همین ایشان هم هست که استاد کلینی است. و پدر و پسر هر دو فوق العاده جلیل القدرند، فوق العاده. از اجلاء طراز اول مذهب اند. و در کتاب حمیری آمده. روشن شد؟ آمدن در این جور کتاب ها منشأ شد که مثلاً قبول بکنند.

این یک منهجی است دیگر حالا روشی است که ماها الان این روزگار نداریم. لذا ما این را اسمش را گذاشتیم، در عین حال یک نوع روش «فهرستی». یعنی به جای اینکه بیايند خود راوی را نگاه بکنند، آن کتاب یا آن شخصی که از او نقل شده نگاه کردند. اگر خود راوی را نگاه کنید اسمش می شود منهج رجالی. رجال کارش این است، خود راوی را نگاه می کند. اما اگر کتاب و روایت را نگاه کنند فهرست؛ منهج فهرستی. این کلمه فهرستی را که ما به کار می بریم برای این است. و لذا عده ای از روایات روی طریقه قدما به لحاظ فهرستی صحیح بود، اما به لحاظ رجالی ضعیف بود. سر اینکه عده ای از قدما عمل کردند نکته اش این بود؛ نکته فهرستی بود. یکی از نکات فهرستی همین منهج مشایخی است که الان عرض کردم. بوده، این مطلب مطرح بوده. باید توی یک جای دیگر شرح داد.

و این روایت هم در باب نسب است. حالا ظاهر عبارت اصحاب هم این است که این را قبولش کردند. مرحوم حمیری آورده، می گویم چون جعلی که کرده علی القاعده است یعنی جعلی است که خیلی خلاف قاعده هم نیست. این راجع به این روایت، اجمالاً تفصیل این بحث ها جای دیگر. اما مباحثی رو که مرحوم شیخ دارد، بعدش هم مرحوم نائینی خیلی پاگیر مرحوم شیخ شدند و خیلی که مثلاً کلمات شیخ اینجا اینطور، آنجا اینطور. و من فکر می کنم نیازی به این بحث نبود.

عرض کردم کلمه «نصف» در لغت عرب به مدلول تصویری، نصف یک چیز، نصف یعنی به دو قسمت مساوی تقسیم بشود. ما نصف مشاع و نصف مختص می گوئیم؛ نصف مشاع و نصف مختص تعبیر قانونی است، تعبیر لغوی نیست. آنی که تعبیر لغوی است نصف یعنی دو قسمت مساوی. اگر یک چیزی به دو قسمت مساوی، نصف می گویند. سه قسمت، ثلث می گویند و هلم جرا، مساوی. لکن اصطلاحاً این جور شد؛ این دو قسمت اگر همه جهاتشان مثل هم است، هیچ فرق نمی کند، می گویند مشاع. اگر یک کمی فرق می کند می گویند مختص. و الا هر دو نصف اند، فرق نمی کند. اگر ما این مطلب را قبول کردیم، آن وقت چون این کلمه نصف در لغت به آن معنا بوده و در کلام وقتی به کار برده می شود کاربردهای مختلف دارد، طبق کاربردهای مختلف گاهی مشاع مراد است، گاهی مختص مراد است. این را از کجا می شود فهمید؟ از کاربردش در کلام.

مثلاً مرحوم شیخ بحث «اقرار» را مطرح کرده. خوب دقت کنید، ببینید بحث «اخبار» مثلاً؛ اگر خبر بدهد نصف این خانه مال زید است، عادتاً باید مراد نصف مشاع باشد. چون معین نکرده، این نصف باید در تمام جهات با آن نصف مساوی باشد. اگر در تمام جهات مساوی باشد می شود مشاع. اما اگر کسی مالک نصف خانه است، گفت: «بِعْتُكَ نِصْفَ الدَّارِ»، ببینید «بعْتُک»؛ یعنی «ملکتک» دیگر، مجرد اخبار که نیست. من تورا مالک نصف، خب مالک قاعداً باید، مالک عرض کردیم «ملکه» در خود لغت عرب به معنای سیطره است، سلطه است، ملک به معنای سیطره است. البته ملک استعمالات مختلف دارد، در قرآن هم استعمالات مختلف دارد که توضیحاتش یک وقتی عرض کردیم.

چون مرحوم نائینی، مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی رساله‌ای در فرق بین ملک و حق و حکم، آقایان دارند این بحث را که فرق بین ملک و حق چیست؟ ملک و حق و حکم. ما هم به مناسبت آنجا متعرض این اقسام ثلاثه شدیم که حالا نمی‌خواهم بگویم. این در قوانین غربی جدید هم تفسیری دارد، یعنی حق را با به اصطلاح حکم فریشان را با ملک، فرقی را در قوانین جدید هم گذاشتند. در عبارات اهل سنت هم آمده. عرض کردیم این اصطلاح اساساً از اهل سنت آمد، و الا کلمه حق در روایات گاهی به معنای عام به کار برده شده. و تقریباً به معنای اصطلاحی از زمان شهید اول در قواعد است که آمدند اصطلاح معروف بین علمای ما الان این است: حق را درجه ضعیف ملک حساب کردند. اصطلاحی دارند، درجه ضعیف. و فرق بین حق و حکم... و عرض کردیم مرحوم استاد آقای خویی فرمودند حق و حکم هر دو جعلی‌اند، فرقی نمی‌کنند. بعضی از آثار را شارع قرار داده. و عرض کردیم مطلبی که ایشان فرمودند روشن نیست.

مرحوم سید یزدی در اوایل مکاسب، در حاشیه‌شان اگر نگاه بکنید، اقسام حق را آورده. قابل اسقاط هست، قابل اسقاط نیست، قابل انتقال هست، قابل انتقال نیست، انتقالش مجانی باشد، با پول باشد، اقسام حقوق را نام برده. مرحوم آقای خویی می‌خواستند بفرمایند که این اقسام حقوق نیست، حق یک چیز بیشتر نیست، درجه ضعیف ملک هم نیست این تعریف مشهور. و عرض کردیم چون این‌ها را یک تطبیقاتی هم در فقه ما می‌خورد، عرض کردیم در تعریف مشهوری که «سنهوی» برای قوانین غربی آورده: «الحق ما جُعِلَ لصالح الشخص»؛ حق را اینجور معنا می‌کنند. هر چیزی را که به نفع کسی جعل بکنند. مثلاً به او، مثلاً فرض کنید حتی «حق المأزّة»؛ کسی که رد می‌شود از باغ همسایه، مثلاً از این باغ شاخه درختی بیرون است، سیبی رویش هست، این حق دارد، این «جعل لصالحه» که می‌تواند یک سیب بکند بخورد، نبرد، فقط بخورد. نه زیاده‌تر، به اندازه خوردن. دقت کردید؟ این را می‌گویند حق. حق «ما جعل لصالح الشخص»؛ این تعریف جدیدی است که غربی‌ها دارند. این تعریف غربی را من از کتاب سنهوی می‌گویم، آیا الان هم دنیای غرب این تعریف را دارد؟ عرض کردم چند دفعه عرض کردم سنهوی این را ۷۰ سال قبل این کتاب را نوشته است من عبارت سنهوی نقل می‌کنم فقط برای شما اصطلاحات غربی را آشنا بشوید اما الان دنیای غرب این را دارد نه، این را به عهده نمی‌گیرم چون این مطلبی که من نقل می‌کنم از یک مصدر قدیمی است. من فقط به اندازه‌ای که در اصطلاح غربی این تعریف آمده، به این مقدار. این لفظ الان در اصطلاح غربی چیست؟ کتاب‌ها را نگاه کنید حالا ماشاءالله هوش مصنوعی هم که آمده و به اصطلاح اینترنت هم که هست، می‌شود معنایش را در فرهنگ‌های مختلف غربی دید.

علی‌ای حال ایشان معنا می‌کند «ما جعل»... بین ما معروف‌تر در حوزه‌های ما، حق درجه ضعیف ملک؛ مثل حق خیار، یک درجه ضعیفی از ملک. خود بنده انصافاً فرقی را زیاد معنا نکردم، دیگر نمی‌خواهم وارد بحث بشوم، وارد این بحث. حق و ملک و حکم؛ این سه تا با همدیگر چه فرقی دارند؟ این یواش یواش در فقه ما جاری شد. در قواعد فقهیه‌ای که نوشتند آقایان، مثلاً این «بلغة الفقيه» هست، قشنگ نوشته مرحوم آقای

بحرالعلوم (رضوان الله تعالی علیه)، جلد یکش، فرق بین حق و حکم، بحث‌های قشنگی ایشان دارد و عرض کردیم آقایان معاصر ما و غیر معاصر ما مفصل تو این بحث وارد شدند. اما این در نوشته‌های قدیمی ما نیست، در متون قدیمی ما نیست. این بعدها پیدا شده.

آقای خویی هم اصلاً می‌گویند فرق نمی‌کند. عرض کردم اگر مراد آقای خویی هر دو جعلی‌اند، بله فرق نمی‌کند، هر دو جعلی‌اند. اما فرق جوهری دارند، در مقام جعل با همدیگر فرق دارند. حق و حکم و ملک با هم فرق دارند. عرض کنم که این راجع به این مطلب که کلمه حق را اینجا... و این مطلبی که مرحوم شیخ آورده خیلی مفصل... ببینید بحث سر این است؛ این کلمه خودش نصف یعنی نصف. اما کجا مشاع است، کجا مختص است؟ با قرائن درمی‌آید. البته اضافه‌ی بر قرائن ما در مواردش روایت هم داریم. مرحوم شیخ یک مورد روایت آورده، روایت نسب را آورده، مال ابوالبختری. در کتاب مرحوم نائینی یک روایت دیگر هم آورده مال صلح، مال اقرار چی... چند تا روایت هم در آن باب آورده. ما هم چند تا روایت در باب مهر آوردیم که هر دوشان نیاوردند. روایات مهر را خواندیم. در آن روایات مهر تصریح شده به نصف مختص. یعنی اگر تمام مهر پیشش باشد، اگر تمام مهر پیشش باشد، نصف این مهر به نحو نصف مشاع. اما اگر نصف مهر را بخشیده به شوهر، نصف دیگرش پیشش مانده، امام فرمود همان نصفی که پیشش مانده بده، نصف مختص.

و لذا هم عرض کردیم کسی مالک خانه است بگوید نصف خانه را به تو فروختم، می‌شود نصف مشاع. کسی مالک نصف خانه است بگوید نصف خانه را به تو فروختم، می‌شود نصف مختص. این با اصطلاحات و با قرائن. اگر «اخبار» باشد، اخبار بیشتر به مشاع می‌خورد. اگر «اقرار» باشد، چون اقرار نفوذ دارد - ببینید نکته آن است - پس نکته این است که انسان در آن تصرفی که می‌کند چطور معامله‌ای با نصف بکند؟ با آن تصرفش روشن می‌شود. روشن شد؟ وقتی گفت «بعنتک» یعنی «ملکتک». این خلاصه بحث، شیخ طولانی بحث فرمودند، به نظر ما دیگر بیش از این بحث نکنیم.

این بحثی که الان شیخ راجع به این قسمت دارند. بعد از این مرحوم شیخ (قدس الله نفسه) متعرض بحث «ولایت» شدند، ولایت اب و جد. و مرحوم نائینی ربط این بحث را به «ما نحن فیه» هم بیان فرمودند. حق هم با نائینی است دیگر. چون شیخ در شرایط متعاقدين بودند. در متعاقدين شرط است یا مالک باشند یا مأذون باشند از قبل مالک - که فضولی مأذون نیست به مناسبت مأذون نبودن که فضولی، این بحث طولانی فضولی روی این جهت شد - یا ولایت داشته باشند. معلوم شد؟ یا مالک باشند، یا مأذون باشند، یا ولایت داشته باشند. شیخ از اینجا وارد بحث ولایت شد. یعنی شیخ ربطی نداد بحث را، مرحوم نائینی ربط داد. گفت کلام شیخ در متعاقدين است. چرا عده‌ای گفتند «فی ولایة الاب والجد»، فصل فی...؟ می‌گوید این مقدمه مطویه دارد به اصطلاح، در منطق می‌گویند مقدمات مطویه. این مقدمات مطویه دارد: یا مالک باشد، یا مأذون باشد، یا ولی

باشد. این ولی اصطلاحاً کسی است که شارع قرارش داده. لذا اصطلاحاً یک جور دیگر هم اصطلاح... این ها اصطلاحات یکی است؛ یا مأذون شرعی باشد یا مأذون شخصی باشد. مأذون شرعی همان ولی است. مأذون شخصی، من به شما وکیل انسان، می گویم آقا برو کتاب من را بفروش. این مأذون شخصی است. مأذون هم یا شرعی است.

البته این هم یک نکته را هم خدمتتان عرض بکنیم؛ ما وقتی الان می گوئیم شرعی مرادمان شریعت مقدسه می آید. اما الان در کتاب های عربی هم می نویسند شرعی، مأذون... مرادشان از شرعی در عبارات عربی معاصر ما یعنی قانونی. شرعی یعنی قانونی. یعنی یا قانون به او اجازه داده یا شخص به او. روشن شد؟ می گویند... این می خواهم چون اصطلاح می خوانید گاهی کتاب عربی جدید، برایتان... آن ها هم کلمه شرعی را به کار می برند، دینی هم ندارند، تعجب می کنید چرا کلمه شرعی را به کار بردند با اینکه دین ندارند! شرعی در اصطلاحات جدید عرب به معنای قانونی است. یا قانونی باشد، ما قانونی را در حوزه های خودمان اهل بیت، خدا می دانیم دیگر، اصل قانون به حق سبحانه و تعالی «له الخلق و الامر» ولكن در اصطلاح امروزی هم می نویسند در کتاب های قانونی عرب می نویسند مثلاً «مأذوناً شرعی». شرعی شان در آنجا یعنی قانونی. «اذن شرعی» یعنی «اذن قانونی». یا اذن شخصی است یا اذن قانونی. از موارد اذن قانونی، ولایت است.

لذا شیخ در اینجا در تتمه آن بحث که متعاقبین چه شرایطی دارند، وارد بحث ولایت می شود. و بحث ولایت را هم شیخ اقسام قرار داد. عرض می کنم خیلی انسجام بحث ندادند؛ یا ولایت شخصی است مثل پدر و مثل پدر و جد و این ها، یا ولایت نوعی است که ولایت فقیه باشد. شیخ هم به همین مناسبت وارد ولایت فقیه شدند. ان شاء الله بحث ولایت فقیه هم از اینجا می خوانیم. به نحو اجمال عرض کردم خود این حقیر سراپا تقصیر در بحث دوره اولی که اصول را گفتیم، در ذیل اجتهاد و تقلید مبحث ولایت را آوردیم. این دوره ای که الان اصول مشغولیم، دوره به اصطلاح دوم است. در دوره اول بحث اجتهاد و تقلید ولایت فقیه را گفتیم، چهار سال هم طول کشید و چیز شد، یک قسمتش هم ماند، تکمیل هم نشد طبق قاعده بحث های خودمان. لکن عرض کردم در بحث صوم، در بحث اینکه حاکم شرع، ثبوت هلال به حکم حاکم، مرحوم استاد آقای خوبی - چاپ هم شده دیگر مسند چاپ شده، چون من بودم - مرحوم آقای خوبی یک هفته بحث ولایت فقیهشان، یک هفته طول کشید. سریع همه را جمع کردند. روایات را خواندند، سریع جمع کردند. غرض بحث ایشان خیلی طول نکشید، یک هفته کلاً طول کشید.

علی ای حال این هم... بعد مرحوم شیخ متعرض بحث ولایت فقیه شدند، ان شاء الله ما هم سعی می کنیم حالا نگویم دیگر چهار سال، یک مقداری بعضی فوائد جانبی را عرض بکنیم در بحث ولایت فقیه. حالا چون ما مقیدیم در حد اول عبارات شیخ، فعلاً گذاشتیم، بنا گذاشتیم به مرحوم به اصطلاح نائینی (قدس الله سره). بحثی را که ایشان، بله، فرمودند... بله، چون این مسئله ای که الان بود، نصف، مسئله بعدی اش را قبلاً خوانده

بودیم «لو باع ما یملک و ما لا یملک»، لذا نخواندیم، چون قبلاً بود. «مسألة فی ولاية الأب والجد». این کلمه «ولاية الاب والجد» را این نسخه‌ای که چاپ کردیم اضافه کرده، در عبارت شیخ نیست. شیخ این: «مسألة یجوز للأب والجد أن یشتری فی مال الطفل». شیخ این طوری مطرح کرده، دقت کردید؟

این «ولاية الاب والجد» را به اصطلاح این محقق کتاب، این آقایانی که کتاب را چاپ کردند اضافه کردند. به هر حال در اینجا شیخ متصدی ولایت می‌شود و مرحوم نائینی هم شرح می‌دهد چرا شیخ متصدی ولایت شد؟ چون بحثش در شروط متعاقدين است، یکی از متعاقدين چیزی که ولی باشد. یا مالک باشد، فضولی... مالک، فضولی، به اصطلاح مأذون؛ مأذون قانونی، مأذون شخصی. یکی اش هم ولی؛ ولی مأذون قانونی است. «یجوز للأب والجد أن یتصرف فی مال الطفل بالبیع والشراء». چون مطلق است: «و لا تقر بوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن». عرض کردیم کلمه «یتیم» در لغت عرب به معنای کسی است که پدرش را از دست داده و مشروط است که به بلوغ نباشد. بعدها کلمه‌ی یتیم در اصطلاح فقها به مطلق غیر بالغ اطلاق شد، ولو پدرش هم باشد. این یتیم دو معناست. به نظرم «لتیم»، لتیم هم در لغت عرب هست، بالام و تاء، تاء دسته‌دار به قول معروف. لتیم به نظرم بی والدین است. یک شعر نصاب هم هست: یتیم بی پدر و لتیم بی مادر یا بی والدین، حالا یادم رفته شعر.

بی ابوین، یتیم لتیم بی ابوین. علی ای حال لتیم هم داریم که پدر و مادر ندارد، یتیم هم داریم که پدر ندارد. آن وقت یتیم را بعدها به معنای طفل گرفتند، مطلق طفل. «سئلت متی انقطع ینقطع یتیم قال...». این «یتیم یتیم» هم به بلوغ، به اصطلاح معیار در انقطاع یتیم، بلوغ است. البته در خصوص اموال، بلوغ کافی نیست دادن مال به بچه؛ بچه اگر بالغ شد اموال بچه را بهش نمی‌دهند: «فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیه». هم باید بالغ بشود هم استیناس رشد بشود، معلوم بشود رشید است. این آیه مبارکه است دیگر اصلاً. آیه مبارکه این است که بعد از اینکه بالغ... «حتی اذا بلغوا النکاح و آنستم منهم رشدا». لذا در کتب فقهی ما همیشه این هست، به مجرد بالغ شدن مال بچه به او دفع نمی‌شود، داده نمی‌شود، بعد از بلوغ و استیناس رشد، معلوم شد که این بچه رشید است، به حد رشد رسیده، چه دختر چه پسر آن وقت.

«و یدل علیه قبل الاجماع». عرض کردیم سابقاً هم عرض کردیم در عده‌ای از کتبی که در زمان شیخ است، در قرن سیزدهم، دوازدهم، «قبل الاجماع و بعد الاجماع» دارند. «و یدل علیه قبل الاجماع و بعد الاجماع». این اصطلاحی است در بین آقایان. فرقتان این است که اگر گفت «قبل الاجماع» یعنی اجماع مدرکی است، اجماع حجت نیست. چون بنای اصحاب ما بر این شده که اجماع مدرکی حجت نیست. این هم سرّش این بوده که از قدمای اصحاب اختلاف داشتند در سرّ حجیت اجماع. مثل مرحوم سید مرتضی اجماع تضمینی را حجت، که اجماعی که معصوم درش داخل است. چون از اجماع می‌فهمیم معصوم و قول معصوم را کشف می‌کنیم.

عرض کردیم کلمه «اجماع» در فقه اسلامی از زمان دومی رایج شد. و این اجماعش هم به خاطر آن مجمع مشورتی که داشت. ۳۰ نفر بودند، ۱۵ تا از مهاجرین، ۱۵ تا از انصار. از مهاجرین عرض کردم مثل امیرالمؤمنین هست، طلحه هست، زبیر هست، سعد بن ابی وقاص، این ها از مهاجرین. و ۱۵ نفر هم از انصار. مسائل جدید و مستحدثه ای که در دنیای اسلام بود با این ها مشورت می کرد. آن وقت وقتی نظرسنجی می کرد و نظر عمومی، یک چیزی را می گفتند قبول می کرد، می گفت یک ماه طول می کشید، بعد می آمد این را توی مسجد اعلام می کرد.

و لذا در اول هم گفتند اجماع یعنی «اتفاق اهل حل و عقد»؛ این اهل حل و عقد از آنجا گرفته شد. بعدها اجماع جزویکی از ادله اربعه قرار گرفت که نکته ی روشنی هم ندارد. ما این شرح تاریخیش را مفصل و در روایات اهل بیت و بعد در کلمات اصحاب تا زمان شیخ طوسی، بعد از شیخ طوسی و از زمان علامه؛ دعاوی اجماع در مرحوم آشیخ اسدالله شوشتری تستری، مرد بسیار دقیقی است، کتاب دارد «کشف القناع عن وجوه حجیه الاجماع». کتاب قشنگی است، خوب است. ادبیاتش یک کمی سخت است، یعنی تند... اینجوری یک کمی عبارات خاص خودش را دارد. اما کتاب نافع است، کتاب کشف القناع. لکن ما این ها را کاملاً توضیح دادیم؛ دعاوی اجماع در کلمات علما، در کلمات سید مرتضی، شیخ طوسی، علامه حلی، مثل مرحوم مقدس اردبیلی، صاحب جواهر، یا خود شیخ انصاری. این ها را توضیحاتش را عرض کردیم که این ها متأسفانه اذواق مختلفی دارند، یک ذوق واحدی نیست. باید آشنا بود با اصطلاح قوم، آشنا بود.

آن وقت متقدمین مثل مرحوم شیخ، شیخ طوسی گفت که از باب لطف، قاعده ی لطف. عده ای مثل مرحوم سید مرتضی از باب تضمن، البته معروف شد در کلماتشان «اجماع دخولی»، حالا من گفتم تضمن، به جای کلمه دخولی، اجماع تضمن یعنی متضمن. عرض کردیم این اختلافی که بین شیعه آمد و اجماع را با قید قبول کردند، بین سنی ها هم هست. مثلاً «ابن حزم» ظاهری ها، داوود بن علی اصفهانی که مؤسس مکتب ظاهری است... ظاهری ها در بین اهل سنت مثل اخباری ما هستند. ظاهری ها خیلی به ظاهر روایت تمسک می کنند، شدید، شدید، شدید. حجیت روایت پیش آن ها مثل آیه قرآن است. شوخی نمی کنم، جدی عرض می کنم. خیلی شدیدند ظاهری ها. و ابن حزم از بزرگان فقه های ظاهری است. البته ایشان از جهت با امامشان هم اختلاف دارد امام ظاهری ها ابوسلیمان... ایشان ابوسلیمان. اگر آقایان کتاب «محلّی» را خواندند، می گوید «و قال به ابوسلیمان»، این ابوسلیمان همان داوود بن علی اصفهانی است، ایشان مؤسس مکتب ظاهری است. داوود بن علی اصفهانی. وقتی می گوید «و قال به ابوسلیمان» مرادش امامش است. چون ممکن است آقایان با اصطلاح ایشان آشنا نباشند، من برای آشنایی با اصطلاحات افراد عرض می کنم. عرض کنم که ایشان اجماع را خصوص «اجماع صحابه» حجت می داند. می گوید چون اگر صحابه اجماع کردند کاشف از قول رسول الله است. شبیه این کلام بین شیعه آمد که کاشف از قول امام است مثلاً.

زیدی‌ها «اجماع عترت» را گرفتند. فقه‌های مالکی، خود مالک، «اجماع اهل مدینه» را گرفته، فقه‌های اهل مدینه. شیعه اجماع علمای شیعه. روشن شد؟ کلمه اجماع که آمد... البته عده‌ای هم گفتند دیگر اجماع حجیت ندارد، مخصوصاً بعدی‌ها گفتند آقا اصلاً امکان اجماع در بین علمای اسلام، دنیای اسلام خیلی... از قدیم گفتند، نه اینکه حالا. از قدیم گفتند دنیای اسلام خیلی بزرگ شده، خیلی متنور شده، ما نمی‌توانیم ادعای اجماع بکنیم. اصلاً ادعای اجماع ممکن نیست. بحثی که بعدها... این در مستصفای غزالی... نه اینکه خیال کنید تازه شده باشد. از همان متون قدیم این بحث آمده؛ دنیای اسلام یک دنیای بزرگی شده، چطور اجماع علما را جمع بکنیم؟ روشن شد؟

لکن مبنایی که اخیراً غالب علمای شیعه قبول کردند، گفتند اجماع را ما نمی‌توانیم به طور کلی، اجماع علما... یک اجماعی از علما قبول بکنیم که ملازمه با قول معصوم داشته باشد. یعنی بتوانیم از این اتفاق نظر، قول معصوم را کشف بکنیم. اصطلاحاً شد «حدسی». یک اجماع لطفی بود که مرحوم شیخ طوسی قائل بود، اجماع تضمینی بود که سید مرتضی قائل بود، یک اجماع حدسی است که متأخرین قائل‌اند. اجماع باید دارای یک وصفی باشد که بتوانیم قول امام را کشف بکنیم. لذا بنایشان به این شد که اگر در مسئله مدرک باشد و اجماع باشد، نمی‌توانیم قول امام را کشف کنیم. چون احتمالاً روی مدرک عمل کردند. بلکه بالاتر، اگر «محمّل المدرکیّة» هم باشد نمی‌توانیم قبول کنیم.

لذا این اصطلاح از دو سه قرن، در بین، دو قرن شاید، در بین علمای شیعه آمد: «یدل علیه بعد الاجماع». اگر گفت «بعد الاجماع» یعنی اجماع را قبول دارد، اجماع شرایطش را دارد. اجماع یک، دو مثلاً ظاهر مثلاً استصحاب مثلاً، استصحاب هم اضافه... من باب مثال عرض می‌کنم. اما اگر گفتند «یدل علیه قبل الاجماع»، اینجا هم دارد «قبل الاجماع»، یعنی اجماع مدرکی است. اجماع خودش به نفسه حجت نیست. «و یدل علیه قبل الاجماع»، قبل از اینکه اجماعی باشد - این عبارت شیخ که شیخ دارد این عبارت را، غیر شیخ هم دارند، نه منحصر به شیخ است - این «قبل الاجماع»، «بعد الاجماع» روشن شد؟ «و یدل علیه قبل الاجماع، الاخبار المستفیضه». یعنی اعتماد علما روی اخبار بوده، نه اینکه کاشف از قول امام باشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين